



<http://www.arianafghanistan.com>



برلین - پنجم اپریل ۲۰۱۸

خلیل الله معروفی

### یادداشت:

مقاله «سیری گذرا بر جلد اول "آثار هرات"» به تاریخ ۲۹ مارچ ۲۰۰۷؛ یعنی یازده سال تخت پیش از امروز نوشته شده و دران زمان در پورتال "افغان جرمن آنلاین" منتشر گشته بود. متأسفانه بر اثر سیاست غلط آن وبسایت آرشیفم از آنجا حذف گردید و مقالاتم، نیست و نابود.

اینک آن را با آرایش جدید و اضافات لازم جهت مطالعه خوانندگان گرامی "آریانا افغانستان آنلاین" تقدیم میکنم. این مقاله پسانها در پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" نیز اشاعه یافت، که در آرشیف مقالاتم در آنجا قابل دریافت است.

برلین - پنجم اپریل ۲۰۱۸

## سیری گذرا بر جلد اول "آثار هرات" و تذکرات نوازشگر استاد آصف آهنگ

"آثار هرات" کتابی ست، اثر استاد خلیل الله "خلیلی"، که در هنگام تألیف کتاب و مدتی پیشتر و پستر از آن، خود را "خلیلی افغان" میخواند. این کتاب در سه جلد نوشته شده و در سالهای ۱۳۰۹ - ۱۳۱۰ هـ ش، مقارن سلطنت اعلیحضرت محمد نادرشاه، به چاپ سنگی مزین گردیده است. در روی جلد اول مشخصات کتاب چنین آمده:

هو الله العزیز

### آثار هرات

بنام نامی اعلیحضرت محمد نادرشاه غازی

بامر و اراده جناب جلالتمآب والاشان عبدالرحیم خان نایب سالار

و وکیل نایب الحکومه هرات<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> - الیه مراد استاد "خلیلی" از "افغان" حتماً تبعه افغانستان بود، نه "پشتون"، ولو استاد "خلیلی" به قوم صافی ست و پشتون تبار. شاید هم این کار را ازین خاطر کرده باشد، تا پرمدعیان کشور "ایران" وی را از خود نشمارند. چنان، که در ابتدای تهاجم اتازونی بر وطن عزیز ما، افغانستان، که ضمن آن مدتی نام "خلیلزاد" سر زبانها افتاده بود، یگان ایرانی چشم سفید، ادعاء کردند، که "خلیلزاد" از "ایران" است.

## تالیف خلیلی افغان

جلد اول

باهتمام آقای محترم عبدالعلیم جان پسر نایب سالار صاحب موصوف

در مطبعة فخریه سلجوقی جنب چهارباغ هرات طبع شد

جدی ۱۳۰۹ شمسی

تعداد طبع ۵۰۰ جلد

تعداد طبع

خلیلی افغان این کتاب را به اعلیحضرت نادرشاه اهداء میکند و مینویسد:  
«این دسته گل سرخ را که از شاخه آمال و آرزوهای دیرین خود چیده ام، به قبضه شمشیر فرد اول افغانستان، که بیدیه من محبوب تر ازو کسی نیست، پیرایه می بندم.»

استاد مرحوم ضمن مقدمه کتاب، در شرح هرسه جلد چنین آرد:

– مجلد اول حالات تاریخی و جغرافیائی هرات

– مجلد دوم حالات شعرای متقدمین هرات

– مجلد سوم حالات معاصرین هرات

و در پراگراف آخر فرماید:

«از آنجا که اساس مطالب ما به تألیف این کتاب، یک آرزوی صمیمی به نشریات عرفانی<sup>۲</sup> مملکت ما نهاده شده است، امیدواریم این اثر ناچیز در قبال مطبوعات مجلد در مقامات عالییه به نظر ارباب ذوق مظهر قبول افتاده و ما هم ازین رهگذر خدمتی به احیای آثار گذشته این گوشه وطن عزیز خود احراز کرده باشیم. ۱۳۰۹ خلیلی افغان»

در مقام و ارزش این کتاب کافی ست، از زبان استاد زبردست ادبیات ایران و مدرس مشهور پوهنتون تهران، مرحوم سعید نفیسی، سخن گفته شود. مرحوم نفیسی ضمن تقریظ بر "دیوان خلیلی" چاپ ۱۳۴۱ تهران و یادآوری از خاطرات شیرین سفر پنج ماهه اش به افغانستان، چنین نویسد:

«بهترین دلیلی که از توجه خاص و شیفتگی ذاتی مردم افغانستان دارم، پذیرائی بسیار گرم و بی ربایی ست که در هر گوشه و کنار در هر شب و روز از آن برخوردار شدم. بجزأت میتوانم گفت، که من مردمی مهمان نواز تر از مردم افغانستان، در سفرهای دور و درازی که از این سوی جهان به آن سوی جهان کرده ام، ندیده ام. هرگاه بیاد آن مهمان نوازیها می افتم، کام جانم چنان شیرین میشود که مپرس .... چیری که درین سفر کام مرا بیش از همه شیرین کرد، مصاحبت شباروزی با شاعر معروف خلیل الله خلیلی بود. پیش از آنکه بیدار وی نایل شوم و رابطه ای ناگسستی با او بهم زنم، سه مجلد کتاب "آثار هرات" که احاطه سرشار وی را در تاریخ میرساند، نصیب من شده بود و میدانستم با دانشمندی متبحر روبرو خواهم شد.»<sup>۴</sup>

<sup>۲</sup> – مرحوم نایب سالار عبدالرحیم خان – یکی از خدمتگاران صادق وطن – از قبیله "صافی" بود و مامای مرحوم استاد خلیل الله "خلیلی".

<sup>۳</sup> – در افغانستان در سابق کلمه "کلچور" و "کلچر" فرنگی را با کلمات "عرفان" و "ثقافت" افاده میکردند؛ پیش از آن، که "فرهنگ" از طرف فارسی ایران وارد میدان شده و در افغانستان نیز جای "عرفان و ثقافت" را بگیرد. در نوشته استاد خلیلی در "آثار هرات" ترکیب "عرفانی" در معنای "فرهنگی" امروزی استعمال شده است. امروز "عرفان" هم در ایران و هم در افغانستان در مفهوم "تصوف" به کار میروند و "عرفانی"؛ یعنی "تصوفی".

<sup>۴</sup> – صفحه چهارده، مربوط به تقریظها بر "دیوان خلیل الله خلیلی"، چاپ محمد هاشم امیدوار هراتی، چاپخانه حیدری، تهران ۱۳۴۱. شاید این اولین مجموعه شعری استاد سخن "خلیلی افغان" باشد، که با این قطع و صحافت زیبا، طبع گردیده است.

این کتاب مفید که با دریغ، بنا بر امکانات ابتدائی آن زمان، در سطح بسیار نازل طبع شده بود و حدوداً هشتاد سال از آن تاریخ میگذرد، بسیار نایاب گردیده. می سزد که فرزندان دلسوز وطن و مقامات مسؤول کشور، به تجدید چاپش بپردازند و کام تشنگان آثار فرهنگی و افتخارات تاریخی ما را، سیراب گردانند.

گرچه علت اصلی نوشتن این مضمون تسمیه "تل بنگیان" هرات است، که "تپه بی ننگان" حضرت کابل را تداعی کرد و مرا بر آن داشت، تا در محدوده همین دو ترکیب شبیه و تا حدودی مُرادف هم، چیزی بنگارم، اما وقتی بر "آثار هرات" مرور کردم، نکاتی را یافتم، که شایسته است بر آن مکث گردد.

در صفحه ۱۷۷ تا ۱۷۹ جلد اول میخوانیم:

«مصلاى هرات مرکب از سه بناء بود:

مدرسه که در زمان ایت فقط دو محراب از آن باقی مانده بود.

عمارت گنبدوار که مقابر بعضی از تیموریان در آنجا بود و مسجد بزرگ بنا بر قول اسفزاری (۱۷۰ - ۱۰). مسجد و مدرسه را ملکه گوهرشاد بیگم که قبرش در مصلی است در زمان سلطنت شاهرخ بنا کرده، ضمناً مؤرخ مذکور تاریخ وفات ملکه را هم ذکر کرده است که بسال ۸۶۱ هجری و یا ۱۴۵۷ میلادی بوده. مسجد فوق الذکر دومین مسجد جامع هرات محسوب میشود. فریه و ایت از بزرگی و ظرافت گنبد و محراب ها و تنوع تزئینات اظهار شگفت میکنند. درین زمان ابنیه مذکور دیگر وجود ندارد، زیرا امیر عبدالرحمان خان بواسطه اصرار مهندسین انگلیسی که منتظر محاصره هرات از طرف روس ها بودند، امر به تخریب آن داد.

علاوه بر آن از نقاط جالب توجه اطراف، تپه مصنوعی (تل بنگیان) (تپه تریاک کش ها) است، که در شمال شهر واقع شده. ایت شنیده بود، که آلودگان به این عمل درین تپه مجالس لهو و لعب ترتیب میدادند.

فریه (ج اول صفحه ۳۴۲) روایتی شنیده بود، که به نظر خود وی هم بعید رسیده، که گویا این تپه را نادرشاه (مراد نادر افشار است - شرح از من است) برای توپ بستن به ارگ ساخته بود، احتمال دارد که این تپه همان ارگ هرات زمان قبل از مغول باشد.

در سمت شرقی تل بنگیان بفاصله دو میل انگلیسی از شمال شرقی شهر محل گازرگاه است (اصل کلمه "کارزارگاه" یعنی محل جنگ است، که تحریف شده (بنا بر قول اسفزاری) در سال ۲۰۶ هجری قمری درین نقطه جنگ روی داد) که یکی از مقبره های سلاطین سابق هرات بوده و مقبره پیر هراتی (جناب) خواجه عبدالله انصاری قدس الله سره، که یکی از مشایخ قرن یازدهم بوده و مقبره آنرا سلاطین تیموریه در قرن پانزدهم بنا کرده اند، در آنجا واقع شده است...»

## "تل بنگیان" و "تپه بی ننگان":

وقتی ترکیب "تل بنگیان" را چندین سال پیش در این کتاب خواندم، به یاد "تپه بی ننگها" در شهر ارجمند کابل افتادم و بلافاصله یادداشتی نیز بدین مناسبت نوشتم و خدا داند، که در کدام قات و قوت به اصطلاح زیبای کابلی "حاک افتو" میخورد. "تپه بی ننگ ها" که در زبان عوام کابلی "تپه بی ننگا" تلفظ میگردد و من آن را درینجا ادبی تر ساخته و "تپه بی ننگان" مینویسم، تپه ای است در "شهادی صالحین" کابل، که دقیقاً در عقب تپه بالا حصار کابل رو به طرف "سلاخ خانه" (کشتارگاه گاو و گوسپند و ...) و در طرف راست "برج بجنجو" قرار دارد. این تپه که در موسم زمستان پیتو (پیتاب) خوب دارد و آفتاب تیک بر آن میتابد، محل اطراق اشخاص بیکار و بی روزگار گشته بود، که ساعتها متوالی در آنجا می نشستند و لم میدادند، در حالی، که از آفتاب تابانش گرما میگرفتند و پشت و پهلو را تکر میدادند، یگان چرس مرس هم میزدند، خود را رهسپار عالم بالا ساخته و ساعتها در ملکوت اعلی چکر میزدند. مردم کابل که در قلی پراندن و طنز و کنایه گفتن ید طولا دارند، این جایگاه را "تپه بی ننگا" نام نهاده بودند.

گویند "از گپ گپ میخیزد"، سخن از "برج بجنجو" رفت، که من ضمن سطور بالا موقعیت آن را مشخص ساختم. این گفته من مگر مغایر چیزی ست، که استاد مرحوم خلیل الله خلیلی در رساله "عیاری از خراسان" خود می آرد. استاد خلیلی در صفحه ۷ این رساله چنین نویسد:

«دروازه (خونی) در آفتاب نشست این دل، واقعت - متصل آن پوزه برجسته منتهای کوه است، که کاسه برج بر فراز آن بنیاد نهاده شده - زنان شهر آن را برج (یک لاغو) می نامیدند. (یک لاغو) ظرف کاسه مانند نوله دار فلزیست، که دسته دراز داشته باشد. (مرحوم عبدالله افغانی نویسد در فرهنگ "لغات عامیانه فارسی افغانستان"، کلمه "یک لاغو" را "کنایه از شخص لاغر و طویل" مینویسد - شرح از من است)

بعضی برج (بی جن جو) نامند، که مُحَرَف شده نام افسر جوان انگلیس پاسبان برج است، که در پای دیوار کاسه برج بدست غازیان کشته شد. اما زیانزد بیشتر کاسه برج است. دیوار باستانی کوه شیردروازه به اژدهای تشنه می ماند، که سرش را به کاسه فرود آورده باشد.»

در مورد روشن شدن برج "بی جن جو"، که عواماً کابلی آن را "بجنجو" تلفظ میکنند، مراتب آتی را تقدیم می‌دارم:  
- مردم کابل و خصوصاً اهل محل "برج بجنجو" و "کاسه برج" را به حیث دو نام و دو مکان متفاوت میدانند.  
- "برج بجنجو" برج بزرگ مدوروست، که از سطح زمین برخاسته و گوشه ای از دیوار بزرگ "بالاحصار کابل" را، که بر فراز تپه قرار دارد، میسازد. این برج درست بر مسیر سرکی واقع است، که از "شهادی صالحین" به طرف "شاه شهید" کشیده شده است.

- ناقل مطمئنی از زبان مرحوم حافظ نور محمد کهگدای - سرمنشی اعلیحضرت ظاهرشاه - که خود آیتی بود در "تشریح درست اماکن تاریخی" - نیز عین همین نکته را نقل کرده بود. فرموده شخصیت ثقه مرحوم کهگدای، با روایت مردم گرد و نواح "شهادی صالحین"، کاملاً مطابقت دارد.

- "کاسه برج" یک نام مشهور و ورد زبان عام و خاص، پیر و برنا و کمدان و داناست و هیچ عقل سلیمی باور نمیکند، که مردم بیابند و بر نام شناخته و مشهور "کاسه برج"، اسم یک خارجی و آن هم دشمن را، بگذارند.  
- و بالاتر از همه، اینکه تائید سخنم را از زبان شخصیتی گرفتیم، که سخنش را کاملاً محقق میدانم.

## تذکرات نوازشگر استاد آهنگ:

همین چند لحظه پیش - ساعت شش دیگر امروز ۲۹ مارچ ۲۰۰۷ - زنگ تلفون به صدا درآمد. در آن طرف لاین استاد بودند، استاد محمد آصف آهنگ، که از ماورای بحار و از آن طرف اوقیانوس متلاطم اطلس، از کانادا با مهربانی زیاد در سخن را باز فرمودند. بسیار خرسند گشتم، که افتخار صحبت تلفونی با شخصیت برجسته، مبارز نامدار و فرزند پرازنده فرهنگی وطن، جناب استاد "آصف آهنگ" میسر گشته بود. ضمن اینکه از هر در سخن رفت و ایشان در مورد بنده بسیار ذره‌نوازی فرمودند و نوشته‌ها و مقالاتم را کاملاً مطابق به مصالح و منافع ملی، افغانی و وطنی ما دانستند، از ایشان در باره "برج بجنجو" جویای معلومات گردیدم. نظر خود را در زمینه ابراز نمودم و ایشان به صراحت بر آن صحه گزاردند. بدین ترتیب کوچکترین جای شک و شبهه ای باقی نمی ماند، که "برج بجنجو" با "کاسه برج" یکی نیست!!!  
من در مورد استاد آهنگ که از پیش آهنگان مبارزات سال‌های پیشین بودند، بسیار خوانده و شنیده و گرویده ایشان گردیده بودم، مگر لطف و شفقتی را، که در عالم ناشناسی ظاهری از زبانشان شنیدم و صراحت لهجه ای را، که از ایشان در ابراز حقایق و در مورد "افغان" و "افغانیت" دیدم، اعتقاد را نسبت به ایشان به "ارادت" مبدل ساخت.  
اگر بدخواهان و بدرواداران می شنیدند، که جناب "استاد آهنگ" ازین درویش با چه کلماتی یاد کردند و چه قدر از نوشته‌هایم ستایش فرمودند، گمان نکند، که فرحتی و انبساط خاطر می‌گیرند!!!

در کتاب "آثار هرات" چند لفظ و چند نکته، در خور توجه جدی من قرار گرفت، از جمله در مورد:

## الفاظ و کلمات:

- استاد خلیلی ترکیب "قدرتی" را به جای "طبیعی" به کار می‌بندد. مثلاً در صفحه ۱۳۳ ضمن شرح احوال "غور" فرماید:  
«عسل اعلی و پوست سیاه‌گک برای پوستین - زیره و شیرخشت، در بعض جاها مومیائی معدنی از محصولات قدرتی غور است.» و در صفحه ۱۴۳ در مورد پیداوار علاقه داری "کروچه" گوید:

«شیرخشت و زیره از پیداوار قدرتی کروچه است.»

"محصولات و پیداوار قدرتی" یعنی "محصولات و پیداوار طبیعی".

- استاد کلمه "دارالعلوم" را در معنای "پوهنتون" ما و "دانشگاه" ایرانیان به کار می‌برد. در صفحه ۱۵۱ ضمن شرح حال "واسیلی ولادیمیروویچ بارتولد" چنین گوید:

«بارتولد در قضایای تاریخی و مسائل جغرافیائی شرق، خصوص (شاید مراد "بخصوص" باشد، که بر اثر سهو کاتب "خصوص" آمده) در شرق آسیای وسطی، تتبعات و کشفیات مهمی کرده - تصانیف و آثار بسیاری از خود بجا گذاشته است. در زبانهای شرقی ملکه تامی داشته و چنانکه همواره سیمت پروفیسوری دارالعلوم شرقی را عهده دار بوده، در ضمن سه صد فقره کتاب، مقاله، تقریظ و غیره تألیف نموده است.»

بلی؛ تا حدوداً هفتاد سال پیش هم در ایران و هم در وطن ما ترکیبات عربی "دارالعلوم" و "دارالفنون" را در معنای "یونیورسیتی" علمی و تخنیکی (فنی) به کار می‌بردند، تا اینکه ترکیبات جدید به جای هردو نشستند؛ در افغانستان ترکیب زیبای "پوهنتون" را وضع کردند و در ایران تقریباً همزمان ترکیب "دانشگاه" را. من ضمن مقاله مفصلی معنون به "ورود لغات بی‌مورد و ناباب در زبان دری" در زمینه بحث کافی کرده و مزیت هردو کلمه اخیرالذکر را با ساحة برحق استعمال آنها در

هر دو کشور، شرح داده ام. خواننده خواهدند میتواند این مضمون را در آرشیف معروفی، در پورتال "افغان جرمن آنلاین" مطالعه فرماید.<sup>۵</sup>

بعض کسان - از جمله آقای "رازق مامون" - که از سچل و سوانح و سوابق کلمات آگاه نیستند، مدعی گشته اند، که کلمه پشتوی "پوهنتون" گویا ترجمه تحت اللفظ ترکیب "دانشگاه" فارسی ایران است. برای ردّ چنین ادعای هوائی و بی اساس، سند مطبوع حدوداً پنجاه سال (و اینک، که اپریل ۲۰۱۸ است، شست سال) پیش را پیش روی خواننده عزیز میگذارم. در شماره ۲۰۹ (شماره مسلسل ۴۶۴۰) مؤرخ ۱۹ قوس سال ۱۳۳۸ مطابق به ۱۲ دسمبر ۱۹۵۹ روزنامه "انپس" زیر عنوان درشت "سیاسگذاری نسبت به تطبیق اعلامیه حقوق بشر در افغانستان" چنین میخوانیم:

«بسعادت دو و نیم بعد از ظهر دیروز برای تجلیل روز اعلامیه جهانی حقوق بشر کانفرانسی در سالون پوهنخی حقوق و علوم سیاسی منعقد شده بود، که در آن بعضی از رؤسا، هیئتهای تدریسی و اداری و محصلین پوهنتون کابل حضور بهم رسانیده بودند. بناغلی محمد اصغر رئیس پوهنتون خطابه ای مبنی بر مرام و مزایای این اعلامیه ایراد نموده و از موفقیت اخیری که حکومت افغانستان در راه تطبیق این اعلامیه توسط نهضت اجتماعی طبقه نسوان مملکت حاصل نموده، سپاسگزاری نمود.

سپس شرح مواد این اعلامیه توسط بناغلی صدقی امر اداره اطلاعات ملل متحد در کابل ایراد گردید. در اخیر بیاناتی توسط پروفیسر گی دو لاسال استاد حقوق بین الدول پوهنخی حقوق و علوم سیاسی درباره سیر تاریخی حقوق بشر ایراد کرد.»<sup>۶</sup>

## و موارد دیگر:

- در صفحه ۱۴۱ ضمن شرح منطقه اسفزار، چنین آمده:

«اهالی این سرزمین به اکثریت افغان بوده و یک حصه هم تاجیک در آنجا زندگانی میکنند. افغانه اسفزار از شعبات اچکزائی، بارکزی، نورزی، علی زئی، اسحاق زئی، پوپل زئی، خوگانی (خوگیانی - تصحیح از من است) تشکیل یافته است.»

کلمه "افغانه" جمع عربی "افغان" است، چنان، که خود کلمه "افغان" نیز معرب "اَوگان" و "اَبگان" و "اَبگان" میباشد. و این سه کلمه آخر از اصل "اسوه کان" برخاسته اند. در مورد شجره تاریخی کلمه "افغان" اخیراً مقالات زیاد و جالب از نظر گذشت، که مهمترین و علمی ترین آنها را از قلم پوهاند فقید، علامه "عبدالحی حبیبی" و استاد "حامد نوید" یافتم. نظر بدین مقالات مستند تحقیقی، کلمه "افغان" سابقه تاریخی چند هزار ساله دارد. جالب است، که به رویت اسناد موثق تاریخی ارائه شده، کلمه "افغان" در معنای "سوارکار" آمده است، که بدین حساب "افغان" به هیچ تبار و قوم و قبیله خاصی منسوب نیست، بلکه "افغان" یک لقب جنگی و اعزازی بوده است، که به "سوارکار" و "جنگجوی" اطلاق میشده است.

در ادبیات چندان جدید و چندان قدیم فرنگی نیز شبیه چنین لقبی را مییابیم. از بهر مثال انگریزها کلمه "نایت" knight و فرانسویها "شوالیه" chevallier و المانها کلمه "کولیر" Kavalier را در همین سیاق استعمال می کرده اند. درین میان مگر کلمه فرانسوی chevallier قابل توجه است، که نیز با "اسپ" پیوند خورده است.

ولی بد نیست مقاله ای مستقل در زمینه "سوار" و "سوارکار" و "افغان"، که همه به نحوی با کلمه "اسپ" گره خورده اند، نگاشته شود و اگر فرصتی دست داد، خودم حتماً چنین خواهم کرد!!!

مدتی کلمه "افغان" را مُعادل "پشتون" استعمال میکردند؛ شاید به خاطر این، که "پشتونها" غالباً "سوارکار" بوده اند. این امر مگر ریشه و اساس تاریخی ندارد و باید این تراذف را نوعی "غلط مشهور" قلمداد کرد. مردم کشور "فارس"، که از سال ۱۹۳۵ (دوران زمامداری "رضا شاه پهلوی") به بعد سرزمین خود را "ایران" و خود را مطلقاً "ایرانی" خواندند، مخصوصاً این مغالطه را به کار برده اند. چنان، که "محمود افغان" و "اشرف افغان" گویند، که مراد از پادشاهان پشتون هوتکی افغانستان و حکمرمایان "فارس" در یک دوره خاص تاریخی میباشد.

اگر شیرغلتنی بزتم، جالب است، از موزیم "چهل ستون" شهر "اصفهان" ایران یادآوری کنم، که ضمن بازدیدی در سال ۱۹۹۵ع از آنجا، سکه های طلائی "اشرفی" و "محمودی" را نیز از نظر گذرانیدم؛ این سکه ها به حیث آثار ذقیمت تاریخی در آن موزیم نگهداری میشوند. این دو سکه طلا در زمان تسلط شاهان ما بر کشور "فارس" در آنجا ضرب گردیده بودند؛ و به

<sup>۵</sup> - در آن زمان عضویت فعال آن پورتال را داشتم، ولی بعدها، که نسبت تقابلائی، با همراهی چند نفر از دوستان، که نیز اعضای فعال و پُرکار پورتال بودند، آن ویسایت را ترک کردیم، آرشیف را یکسر حذف کردند و خوانندگان خود را از تمامی مقالات دوصد و پنجاهگانه ام محروم گردانیدند!!!

<sup>۶</sup> - از نویسنده گرامی افغان و دوست و خواهر عزیزم، خانم "ملالی موسی نظام" ممنونم، که فوتوکاپی این "انپس" را در اختیارم گذاشت.

اصطلاح غلط مشهور "ضرب زده شده بودند".<sup>۷</sup> در آن زمان شهر "اصفهان" پایتخت آن کشور بود. قابل توجه است، که در افسانه‌ها از "اشرفی" به حیث سکه طلای درخشان، بسیار زیاد یاد شده است. چنان، که ضمن افسانه‌ها، از اژدهائی سخن می‌رود، که یک "اشرفی" در دهان داشت.

یک زمانی ورد زبان بعض نویسندگان ایرانی شده بود؛ که "افاغنه" را، که اصلاً جمع عربی کلمه "معرب" "افغان" است، جهت کسر شأن کلمه گرامی "افغان" بدین ترتیب و به تراذف شیوه‌ای، که از "فرعون"، کلمه جمع "فراعنه" را ساخته‌اند، استعمال میکردند. البته برای دری زبانان، جمع دری "افغان"؛ یعنی "افغانان" یا "افغان‌ها" مدار اعتبار است و بس!!!  
مراد از "اسفزار" قدیم همانا "سبزوار" است، که اعراب کلمه "سبزوار" را به کارخانه "تعریب" خود برده و از آن "اسفزار" را خراطی کردند. بعدها، "اسفزار" نیز جای خود را به ترکیب "شیندند" خالی کرد، که دقیقاً در معنای "سبزوار" است. گرچه من - و نه تنها من - جداً طرفدار نگهداری نامهای تاریخی شهرها و محلات وطن میباشم، مگر شاید بتوان درک کرد، که زمامداران وقت، "اسفزار" را به خاطر غالباً "پشتون نشین بودن" آن، نام پشتو داده و "شیندند" نامیدند.

- در صفحه ۴۵ چنین میخوانیم :

«در طرف شمال مسجد جامع شریف، مدفن سلطان غیاث الدین غوری است، که گنبد بزرگ و بلندی بوده - و اکنون از آن جز چهار دیوار و بعض نوشته‌های گذشته چیزی دیگر باقی نمانده است. این مدفن را خود سلطان مذکور در زمانی که مسجد جامع را بنیاد نموده، برای همین معنی احداث کرده‌اند.»

- صفحه ۲۷ نیز در زمینه نکات جالب دارد:

«یکی از بناهای مقدس داخله شهر، مسجد جامع شریف است، که آن را غیاث‌الدین ابوالفتح بن سام، که از سلسله امرای غور است، بنیاد نموده است - و سبب بنای این مسجد بزرگ حضرت فخر علمای اسلام امام فخرالدین رازی رحمة الله علیه بوده - و سلطان غیاث‌الدین برای آن جناب بنیاد کرده است - و میگویند که: "در ازمنه قبل از بعثت باسعادت اسلام، هم اینجا به ادیان مختلف، معبد عامه بوده است - معبد جامع شریف در قسمت (شمال و شرق) شهر واقع است، تماماً عمارت آن از خشت پخته و چونه بصورت هندسی در یک هیئت باشکوهی نهاده شده، چهار ایوان بزرگ، پنج دروازه و چهارصد و شصت گنبد و یک مدرسه....»

- صفحه ۲۹ در مورد مسجد جامع نویسد:

«مسجد جامع شریف به (با) گذشتن روزگار و تطور شیونات دنیا رخ به انهدام گذاشته بوده، ولی اعلیحضرت امیر حبیب‌الله خان شهید به قرب مبلغ یک لک روپیه از عین المال خود زمانی که به دوره افغانستان برآمده و هرات را ملاحظه کرده‌اند، این یادگار بزرگ اسلامی را به همان شالوده و ساختمان سابق آن ترمیم فرمودند....»

"دوره" سفری را مینامیدند، که امیر و پادشاه ضمن آن در یک مسیر از چندین شهر و منطقه کشورش دیدن میکرد. در زمان "ظاهرشاه" نیز رسم چنین بود و در هر "دوره" تمام عمله و فعله دارالتحریر شاهی در رکاب شاه میبودند و از راه دور ولی در حضور، امور دارالتحریر شاهی را انجام میدادند.

- در صفحه ۱۰۳ چنین آمده :

«در ادوار سلف هنگام لزوم و ضرورت خزانه‌های شاهی و محبوسین مهم درین قلعه (مراد "قلعه نو" است - شرح از من است) فرستاده میشدند.»

در وقت فرمانفرمائی سلطان سعید کورگان یعنی در سال ۹۶۱ بیرکه نام کل بچه از اراندل بادغیس به "نره تو" به حیلۀ فروختن گوسفند رفته و شبانگاه چند نفر رفقائی که داشت، ذریعۀ کمند با خود بالا برده و حصار را از محافظین سلطان بدین شعبده به چنگ آورده بود. صاحب روضة الصفاء مینویسد: "که تا مدت درازی بیرکه در قلعه "نره تو" فرمانفرمائی داشت و قوای سلطان سعید با همان کثرت و مناعت نمی توانست نسبت به استواری و متانت موضع، قلعه را از تصرف بیرکه خارج

<sup>۷</sup> - "ضرب" (بر ورن "گرم" و "سرد" و "مرد" و "ترس" و "چرس" و "شرم" و "حرب") مصدر ثلاثی مجرد عربی و در معنای "زدن" است، که از صرف عربی صنف هفتم در گردان "ضَرَبَ، ضَرَبًا، ضَرْبًا، ضَرْبًا" حتماً به یاد ما مانده است. چون این کلمه خود معنای "زدن" را در بطن خود دارد، استعمال مجدد آن با مصدر "زدن" و معادلهای آن دور از منطق است. در عوض "زدن" باید از "کردن" و "شدن" و "گردیدن" و "دیدن" و "خوردن" و امثال آنها استفاده گردد، تا تعامل منطقی ترکیب جمله و معنی، برقرار بماند.  
مشثقات کلمه "ضرب" در زبان دری و پشتو بسیار تداول دارند، از قبیل "ضرب و تقسیم و تفریق و جمع" - در "حساب" - و "ضربه" و "ضربت" و ضارب" و "مضروب" و "ضریب" و "مضراب" و "ضربان" و "مضاربانه" و "مضاربته" و "ضربان" و "تضریب" و غیرهم در تعاملات روزمره.



نماید - تا آنکه رفقای بیرکه باهم برخلاف شده و برضای خود، قلعه را گذاشتند. «گرچه در اصل کتاب قلعه "زه تو" آمده، اما به قول جناب اعظم سیستانی نام این قلعه "نره تو" ست، که بر اثر اشتباه کاتب "زه تو" نوشته شده) درینجا به دو کلمه برمیخوریم، که بر هریک تبصره میکنم:

- "کل بچه" امروز در اصطلاح کابلی در معنای کلمه منفی به بچه های "شوخ و شقب"، به کار رود؛ چنانکه گویند:  
" کل بچه را گفتم که چطور و چنان کند، مگر نکرد."

- ترکیب "برخلاف" در معنای "مُخالف"، همین امروز نیز در زبان گفتار دری و خصوصاً زبان مردم کابل، استعمال میگردد.  
- در صفحه ۱۶۴ چنین آمده:

«جغرافیایان پستان قرن دهم، غور را یگانه ولایتی می نمایند، که از هرطرف به ممالک اسلامی مُحاط و با این حال سکنه آن کافر بودند. همین واقعه، که این کوهستانیان مدت مدیدی در مقابل فاتحین اسلامی مقاومت نمودند، میرساند، که به مملکت غور دسترسی (با یای وحدت - معروفی) نبود. بنا به گفته فریه (ج ۲ ص ۱۵) تمام این مملکت را میتوان در منزله قلعه عظیمی دانست، که در مرکز و مرتفع ترین نقاط سرزمین بلند و بزرگ آسیا ساخته اند....»  
- در صفحه ۱۶۶ آرد:

«قلاع غوریان غالباً بطور عمده برای حفظ نسوان و اطفال و اموال در ایام محاربات بناء شده بود. زبان غوریان باندازه ای با زبان ساکنین جلگه تفاوت داشت، که امیر مسعود (مسعود غزنوی - شرح از من است) به توسط مترجم با آنها صحبت میکردند. در قرن یازدهم عیسوی غوری ها قبول اسلام نموده و اسماً تابع دولت غزنوی شدند.»

- در صفحه ۵۱ از "قلعه ارگ" سخن میرود:

«یکی از بناءهای بزرگ شهر قلعه ارگ است - ارگ؛ در شمال غربی شهر بحصه مرتفعی واقع و یکی از قدیم ترین معمورات هرات شمرده میشود. علمای علم تاریخ این قلعه را بنام اختیارالدین یاد میکنند. تاریخ بنای آن پوره تعیین نشده ولی از وضع ساختمانی آن معلوم میشود که با بنای شهر مُوازی بوده. در زمانهای سابق؛ قراری که تاریخ نشان میدهد - از حیث متانت و استواری خزانه عمومی و عموم تجهیزات و ذخائر دولتی در آنجا تعبیه میشد. حملات سنگین طاقت سوزی را که هرات تحمل مینمود، یک پهلوی مهم مدافعه را متانت همین قلعه، ایفا نموده است!!!»

- در صفحه ۵۵ از مصلی و مدرسه میرزا سخن رفته:

«در طرف شمال شرقی شهر بفاصله هزار قدم واقع بوده و قراری که مینویسند بنای مصلای اول را ملوک کُرت نموده و بنای مصلای دوم را امیر تیمور کورگان نهاده و بنای سوم را سلطان حسین بایقرا انجام داده است. در زمان سلطان حسین؛ امیر نظام الدین علی شیر مسجد جامع و شفاخانه بزرگ با یک مدرسه و خانقاه بعنوان مدرسه و خانقاه اخلاصیه در اینجا تأسیس نموده بود، که از حیث بناء و تکلف در عمارت دارای شهرت بزرگی بوده است.

صاحب بحیره مینویسد (که درین سال یعنی ۱۰۲۳ هجری مانند مدرسه میرزا در کل ایران و توران مدرسه به شکوه و صفا نیست و آنرا بصرف مبلغ خطیری احداث فرموده اند. یعقوب بیگ شاه تبریز نظر به روابط اتحادی که با سلطان حسین میرزا داشت، قرار درخواست سلطان (۶۰۰) قطار سنگ مرمر از تبریز برای مصرف این مدرسه فرستاده است - دخمه میرزا و فرزندان او که درانجاست، یکی از نوادر آثار عمرانی دنیاست. سنگ هفت قلم بر سر قبر یکی از اولادهای میرزا گذاشته شده، که به آن نفاست سنگی در دنیا نیست. اُستادی به ۱۲ سال آن را برای قبر خود سلطان ساخته بود. چون آنرا در اینجا نهادند به دوازده سال سنگ دیگری به همان ترتیب تهیه نمود.»

من ضمن مضمون "یادی از مرحوم جنرال عبدالکریم مستغنی - خاطره ای از ۳۷ سال پیش هریوه - شهر مبارک هرات" که بنه اریخ ۱۲ جنوری ۲۰۰۵ نوشته بودم، در زمینه سفر هرات و "سنگ هفت قلم" سطوراً نوشته بودم، که قسمتی از آن را درینجا نقل میکنم:

» ...

در مدت اقامت خود در هرات، از همه آبدات باعظمت تاریخی آن شهر پرفیض دیدن کردیم. مصلی ها، مسجد جامع هرات، گازرگاه شریف - مزار پیر هرات حضرت خواجه عبد الله انصاری - و دگر جاهای دیدنی را زیارت کردیم. "سنگ هفت قلم" را، که یکی از گوشه های نادر هنر نقاری بر سنگ را نشان میدهد و شاید نظیری در دنیا نداشته باشد، هم از نظر گذشتانیدیم به دستان هنرمندی، که چنین اثر نفیسی را به یادگار مانده، آفرین گفتیم.  
نوشته ها و نقش و نگارهای روی سنگ خارا، همه به شکل برجسته، کار شده و در کمال نفاست و ظرافت، که چشم را خیره کرده و بیننده را مات و مبهوت خود میسازد....»

**خدا کند، که این اثر یگانه، از لیل و نهارِ زمانه، در امان مانده باشد!!!**